منصور ضابطیان، نویسنده و سفرنامه‌نویس:

بخشی از نسل جدید سواد تاریخی و خواندن ندارد

منصور ضابطیان را الان همه با سفرنامه هایش می شناسند، سفرنامه‌هایی که در این سال ها منتشر کرده و به گفته خودش برایش سراسر تجربه بوده است. گفت‌وگویمان با او موضوع سفرنامه نویسی و کتاب بود. متن این گفت‌وگو را در ادامه بخوانید.

به شنونده‌های رادیو مضمون سلام عرض می‌کنیم. خیلی خوشحال هستیم در خدمت آقای منصور ضابطیان هستیم.

من هم خیلی خوشحال هستم از طریق رادیو مضمون با بخشی از علاقه‌مندان کتاب و پادکست صحبت می‌کنم.

چه شد که فکر کردید سفرنامه بنویسید؟

قصدی برای سفرنامه نوشتن نداشتم. من یک سفری به تایلند رفته‌ام که در اواخر دهه ۷۰ بود. آن زمان که تایلند خوشنام بود و خیلی مردم برای کار و دیگر به تایلند نمی‌رفتند. جزء مقاصدی بود که بلیت مستقیم بود و ویزای آن سخت نبود. من هم دانشجو بودم. به تایلند رفتم و اولین سفر زندگی‌ام بود که اینترنتی آمده بودم، یعنی قبل از رفتن یک دوست اینترنتی تایلندی پیدا کرده بودم که آن زمان یک اولین آدمی را از یک ملیت دیگر ملاقات می‌کردم و ارتباط ما ارتباط آفلاین نبود بلکه ارتباط آنلاین بود. چون قبل از آن در سال‌های دور پن‌فرین داشتم که آن زمان سیستمی به نام پن‌فرین بود که نامه‌نگاری می‌کردیم. من آنجا رفتم و مجموعه تجربه‌هایی خوبی را برای یکی از دوستانم که مجله‌ای داشت تعریف می‌کردم. گفت اینها که می‌گویی را بنویس. من آن زمان روزنامه‌نگار سینمایی بودم، مصاحبه می‌کردم، نقد سینمایی می‌نوشتم. گفتم این به چه درد کسی می‌خورد؟ گفت جالب است بنویس ما در مجله چاپ می‌کنیم. نوشتم و همزمان با من رضا معطریان هم برای یک سفر ورزشی با تیم ملی به تایلند رفته بود و یک‌سری عکس از تایلند گرفته بود که مجموعه این گزارش جذابی شد که در مجله «پیام‌آور» چاپ شد. همین اولین گزارشی شد که من نوشتم. بعد به فرانسه برای جشنواره‌ای رفتم و گزارش آن جشنواره و سفر به فرانسه را که با محدرضا فوتین رفته بودیم برای مجله «سینمای نو» نوشتم. بعد را چلچراغ، راه افتاد و من یکی دو سفر داخلی و خارجی برای آنجا نوشتم و بعد انگار مردم منتظر بودند برای اینترنت‌گاهی سفرنامه‌ای از من چاپ شود و بخوانند. این آغاز سفرنامه‌نویسی من در مطبوعات بود که بعدا تبدیل به کتاب شد.

قبل از اینکه خود شما سفرنامه بنویسید مخاطب سفرنامه ها بودید؟

واقعا قبل از آن خیلی سفرنامه‌ای وجود نداشت که بخواهیم به آن رجوع کنیم. «خسی در میقات» بود، «سفرنامه ناصرخسرو» بود که به عنوان کتابی که از ابتدا شروع کنید و به انتها برسانید؛ کتاب ساده‌ای نیست. «گلستان» سعدی است که از نظر من سفرنامه است و من خیلی گلستان را دوست داشتم. اینها چیزهایی بود که می خواندم ولی کلا کتابی نبود یا من خیلی دنبال آن نبودم که بخوانم.

بعد از اینکه شروع به سفرنامه‌نویسی کردید به نظر می‌رسد این ژانر از مهجوریت درآمد. خود شما چنین بازخوردی دارید؟

بله. من چنین اعتقادی را دارم ولی چنین بازخوردی را نگرفتم. اعتقاد دارم وقتی تعداد سفرنامه‌ها زیاد و پرفروش شد، مخاطب یا آن برخورد مثبت داشت و واکنش‌ها مثبت بود. خیلی‌های دیگر به این فکر افتادند سفرنامه بنویسند یا خیلی از ناشران به سفرنامه رو آوردند که سفرنامه چاپ کنند. در این سال‌ها نیز این اتفاق افتاده و سفرنامه‌هایی چاپ شده که خیلی‌ها پشان خوب هستند.

سفر رفتن آن هم تنهایی سخت‌تر است یا سفرنامه نوشتن؟

مثل این می‌ماند که شما بگویید تجاری سخت‌تر است یا قوه‌مه سبزی درست کردن! چون دو چیز کاملا متفاوتی است که با هم قابل مقایسه نیست. سفر کلا کار سختی است. شاید برای من که زیاد سفر می‌روم خیلی سخت نباشد ولی مردم و بخش بزرگی از جامعه سفر کردن را دشوار می‌دانند، نه به‌واسطه مسائل مالی یا امکانات ستاد، بلکه برخی ذاتا یکجانشین هستند و اینکه این آدم را از یک جایی بکنید و به جای دیگر ببرید و تجربه جدیدی را لمس کنند اهل این کار نیستند. ممکن است سفر بروند. دوستی را می‌شناسم که ۳۷-۳۰ سفر خارجی داشته ولی نهایت به استانبول رفته است یعنی ۲۰ بار به استانبول رفته است. حاضر نیست تجربه جدیدی داشته باشد و کمی آن طرف‌تر برود و کمی مسیر خود را تغییر دهد. یک جایی که فکر می‌کند به او خوش گذشته یا خوب بوده یا توانسته از پس سفر کردن به آنجا برآید همانجا ماندگار شده است. بنابراین سختی صرفی نفقه وجود دارد. برای برخی که اهل سفر نیستند این سخت‌تر است. برای ما که اهل سفر هستیم سختی‌هایی دارد که مردم آن بخش را نمی‌بینند. در سفرنامه‌نویسی هم همین طور است. در سفرنامه‌نویسی نوشتن سفرنامه سخت است ولی خیلی از مردم فکر می‌کنند نشسته و نوشته و خیلی مواقع به من می‌گویند کتاب شما را دوساعته خواندم. می‌گویم من یک سال صرف نوشتن آن کتاب کردم و شما چقدر راحت می‌خوانید و کمی خواندن کتاب را کش می‌دادید!

سخت‌های سفر برای شما چیست و چطور می‌نویسید که جالب می‌شود؟ قطعا یک فوت کوزه‌گری دارد.

خود سفر سختی‌هایی دارد که معمولا از دید مردمی که من را دنبال می‌کنند دور می‌ماند. فکر می‌کنند سفر آن بخش خوشگذرانی است. برای من الان سفر بخشی از کار و بیزینس است. یک زمانی برای یک سفرنامه‌ای به سفری رفتم، به ایتالیا رفته بودم. عید بود، قرار بود کتاب «سه رنگ» را بنویسم. همانجا همزمان در ایران سیل آمد. آنجا بودم و باید استوری می‌گذاشتم چون قراردادی داشتم که باید این استوری‌ها را می‌گذاشتم. طبیعتا من هم همچون هر ایرانی دیگری ناراحت بودم، فعالیت می‌کردم، استوری درباره سیل هم می‌گذاشتم و خیلی با این پیام مواجه بودم که در این شرایط شما سفر رفته‌اید یا به فوق خودمان تعریف کردن داشته باشید. برخی از ما دوستانی داریم که یک خاطره را برای ما تعریف کردند ولی هر بار آنها را می‌بینیم می‌گوییم این را باز تعریف کنید. یک بار دیگر هم تعریف می‌کند و شما از دفعه اول بیشتر می‌خندید. در مقابل آدم‌هایی داریم که حک خیلی جالبی بامزه را آنقدر بی‌مزه تعریف می‌کنند که شما می‌گویید کجای این خنده‌دار بود؟! پس توانایی باید گسترش یابد. من برای نوشتن قبل از اینکه پروسه نوشتن را شروع کنم، با پروسه تعریف کردن شروع می‌کنم، یعنی آنچه در سفرهای من اتفاق می‌افتد را برای یک دایره وسیعی از دوستانم تعریف می‌کنم. بعد می‌بینم کجاها آنها را جذب می‌کند و نقاط قوت این کجاست. با حفظ استمرار ما جرا نقاط قوت را بیرنگ می‌کنم یا از روی چه چیزی باید لیز بخورم و بروم که لو نرود و آخر آن را بگویم؟ همه اینها کارهایی است که باید انجام دهید. بعد باید بتوانید بنویسید، یعنی وقتی به آن نقطه رسیدید که فکر کردید این روایتی است که واقعی است کاری ندارد و باید بتوانید بنویسید.

این مهارت‌های پیشینی که اشاره کردید خیلی خوب بود و از همه مهم‌تر مهارت تعریف کردن است. خوش‌تعریف بودن مهم است. این روزها سفرنامه خوانده می‌شود؟

حتما خوانده می‌شود. به خاطر اینکه دو کتاب آخر من به نام‌های «استامبولی» و «نوشابه زرد»، که دو سال از انتشار آنها می‌گذرد و دو سال پیش چاپ شده است، یعنی استانبولی سال ۱۴۰۰ و نوشابه زرد ۱۴۰۱ منتشر شد، در شرایط ویژه مملکت که کتاب آخرین چیزی است که یک فردی بخواهد بخواند و در بین کتاب‌ها نیز سفرنامه آخرین چیز است که فردی بخواهد انتخاب کند تا الان این دو کتاب ۲۰ بار تجدید چاپ شده است. این کتاب در انبار نرفته که تجدید چاپ شده است. قطعا در خانه‌های مردم رفته است. اسپانسر دولتی هم نداشته که یک ارگان دولتی سه هزار مورد را بخرد و هدیه بدهد. پس نشان می‌دهد سفرنامه خوانده می‌شود.

چطور سفرنامه‌هایی بیشتر خوانده می‌شوند؟ با توجه به اینکه می‌گفتید قبل از سفرنامه‌های شما سفرنامه قالب مهجوری بود حتی بین کتابخوان‌ها!

ویژگی آنها این است که شبیه خود مردم است. یک زمانی وقتی درباره خود صحبت می‌کنیم ممکن است از تواضع دور شود ولی مجبوریم بگوییم الهام‌بخش است. بارها با این کامنت مواجه بودم که من الان فلان جای دنیا هستم و سفر می‌کنم و این را از خواندن کتاب شما دارم، یعنی سفرکردن اعتماد به‌نفسی به آدم‌ها می‌دهد که می‌گویند می‌شود. وقتی این با این شرایط رفته و این بحران ایجاد شده و حل کرده، پس برای ما هم پیش بیاید می‌توانیم حل کنیم. با این مقدار پول رفته پس ما هم می‌توانیم برویم. این الهام‌بخشی باعث می‌شود روی او تاثیر بگذارد، یعنی وقتی شما خود را در آن کتاب ببینید بگویید این شبیه فلانی است که رفته این مثل من است که فلان جا رفتم و این اتفاق می‌افتاد. وقتی این ارتباط را بتوانید برقرار کنید و طرف فکر نکند شما یک پجه‌پولدار هستید که وضع خوبی دارید؛ سفر می‌رود یا به جایی وصل هستید که آنجا شما را به سفر می‌فرستد و ماموریت بروید، وقتی این ارتباط و این فضا را حس کنید کتاب را می‌خوانید.

**آن چیزی که من متوجه شدم از زحمات شما این است که جدای از جذابیت‌های فردی که در روحیات شماست، شما یک جای خالی را پر کردید. واقعا طبیعی نیست کتابی این‌طور به چاپ چهلم برسد. آن فقط مساله سفر نیست. این مساله است که در مساله فرهنگ خودمان معمولا برای هیچ چیزی آموزش ندارایم و هیچ بزرگ‌تری نیست. به این معنا که مسائل زندگی را بچه‌ها در مدرسه از همدیگر بواشکی یاد می‌گیرند. وقتی بزرگ‌تر دنبال عشق و حال رفته‌اید، من معمولا جواب نمی‌دهم ولی یک خانمی خیلی ناراحته گفت از او پرسیدم شما چه شغلی دارید؟ گفت من کارمند فلان اداره هستم. گفتم از روزی که سیل آمده شما سر کار نرفتید؟ گفت هر روز به سر کار می‌روم. گفتم به خدا من هم سر کار خودم هستم. کار من این است و اینجا می‌نویسم چه کار باید کرد؟ سختی این کار این است که از قبل پژوهش دارد، تنهایی دارد، بار مالی دارد، بیماری دارد. یک بار به سفر رفتم و برگشتم گال گرفتم. یک بار به سفر رفتم و برگشتم تمام بدنم شپش گذاشت. جایی که خوابیده بودم آلودگی داشت. یک بار برگشتم و ناراحتی پوستی عجیبی پیدا کردم که زیر گلویم تا ماه‌ها زگیل داد به بود. این بخش را مردم نمی‌بینند و می‌گویند به سفر رفتم و خوش به حال شما که شغل رویایی دارید. این قبیل است ولی این روایتی هزینه‌هایی هم دارد. این بخش اول سوال شماست.

این جمله جالب بود که این رویا هزینه‌هایی هم دارد.

بله. ما معمولا برای رویا هزینه نمی‌پردازیم. من دوستانی دارم که می‌گویند خوش به حال شما و دوست داریم جای شما باشیم. من هم می‌گویم چیزهایی را از دست دادم که شما دوست دارید. خانه سه ۲۰۰ متر است و خانه من ۱۰۰ متر است. ماشین شما فلان است و ماشین من کمتر است. از این ناراضی نیستم چون در جای دیگری هزینه کردم که راضی‌تر هستم ولی شما حاضر نشدید این هزینه را انجام دهید؟ این رویای شماست. حاضر بودید یک بار پای اینترنت بنشینید و سرچ کنید و ببینید مثلا ۲دم چطور به آرژانتین می‌روند. بلیت این چند است و ویزای آن چطور است. حداقل این کار را می‌توانستید انجام دهید. شما حتی این کار را برای رویای خود نکردید. برای همین بالاخره وقتی می‌خواهید به رویایی برسید به قول نیما که می‌گوید باید از چیزی کاست تا به چیزی افزود! نمی‌شود همه چیز را با هم داشته باشید. یک چیزهایی را از دست می‌دهید.

بخش دوم که اشاره کردید را بفرمایید.

واقعا نمی‌دانم این فوت کوزه‌گری چیست. بالاخره وقتی برای سفرنامه‌نویسی مثل هر شکل دیگری از نوشتن کار می‌کنید باید بیسکیانی بتوانید بنویسید. اگر نتوانید بنویسید هر چقدر تجربه ماه‌های جالب بکنید نمی‌توانید چیزی خوش از دل آن دربیاورید. مساله بعدی این است که باید بتوانیم خوب تعریف کنید. من چه در کلاس‌های سفرنامه‌نویسی و چه در کلاس‌های پادکست و چه در کلاس‌های گوینده‌گی اولین چیزی که روی آن تاکید می‌کنم و با بچه‌ها کار می‌کنم این است که توانایی تعریف کردن داشته باشید. برخی از ما دوستانی داریم که یک خاطره را برای ما تعریف کردند ولی هر بار آنها را می‌بینیم می‌گوییم این را باز تعریف کنید. یک بار دیگر هم تعریف می‌کند و شما از دفعه اول بیشتر می‌خندید. در مقابل آدم‌هایی داریم که حک خیلی جالبی بامزه را آنقدر بی‌مزه تعریف می‌کنند که شما می‌گویید کجای این خنده‌دار بود؟! پس توانایی باید گسترش یابد. من برای نوشتن قبل از اینکه پروسه نوشتن را شروع کنم، با پروسه تعریف کردن شروع می‌کنم، یعنی آنچه در سفرهای من اتفاق می‌افتد را برای یک دایره وسیعی از دوستانم تعریف می‌کنم. بعد می‌بینم کجاها آنها را جذب می‌کند و نقاط قوت این کجاست. با حفظ استمرار ما جرا نقاط قوت را بیرنگ می‌کنم یا از روی چه چیزی باید لیز بخورم و بروم که لو نرود و آخر آن را بگویم؟ همه اینها کارهایی است که باید انجام دهید. بعد باید بتوانید بنویسید، یعنی وقتی به آن نقطه رسیدید که فکر کردید این روایتی است که واقعی است کاری ندارد و باید بتوانید بنویسید.

این مهارت‌های پیشینی که اشاره کردید خیلی خوب بود و از همه مهم‌تر مهارت تعریف کردن است. خوش‌تعریف بودن مهم است. این روزها سفرنامه خوانده می‌شود؟

حتما خوانده می‌شود. به خاطر اینکه دو کتاب آخر من به نام‌های «استامبولی» و «نوشابه زرد»، که دو سال از انتشار آنها می‌گذرد و دو سال پیش چاپ شده است، یعنی استانبولی سال ۱۴۰۰ و نوشابه زرد ۱۴۰۱ منتشر شد، در شرایط ویژه مملکت که کتاب آخرین چیزی است که یک فردی بخواهد بخواند و در بین کتاب‌ها نیز سفرنامه آخرین چیز است که فردی بخواهد انتخاب کند تا الان این دو کتاب ۲۰ بار تجدید چاپ شده است. این کتاب در انبار نرفته که تجدید چاپ شده است. قطعا در خانه‌های مردم رفته است. اسپانسر دولتی هم نداشته که یک ارگان دولتی سه هزار مورد را بخرد و هدیه بدهد. پس نشان می‌دهد سفرنامه خوانده می‌شود.

چطور سفرنامه‌هایی بیشتر خوانده می‌شوند؟ با توجه به اینکه می‌گفتید قبل از سفرنامه‌های شما سفرنامه قالب مهجوری بود حتی بین کتابخوان‌ها!

ویژگی آنها این است که شبیه خود مردم است. یک زمانی وقتی درباره خود صحبت می‌کنیم ممکن است از تواضع دور شود ولی مجبوریم بگوییم الهام‌بخش است. بارها با این کامنت مواجه بودم که من الان فلان جای دنیا هستم و سفر می‌کنم و این را از خواندن کتاب شما دارم، یعنی سفرکردن اعتماد به‌نفسی به آدم‌ها می‌دهد که می‌گویند می‌شود. وقتی این با این شرایط رفته و این بحران ایجاد شده و حل کرده، پس برای ما هم پیش بیاید می‌توانیم حل کنیم. با این مقدار پول رفته پس ما هم می‌توانیم برویم. این الهام‌بخشی باعث می‌شود روی او تاثیر بگذارد، یعنی وقتی شما خود را در آن کتاب ببینید بگویید این شبیه فلانی است که رفته این مثل من است که فلان جا رفتم و این اتفاق می‌افتاد. وقتی این ارتباط را بتوانید برقرار کنید و طرف فکر نکند شما یک بچه‌پولدار هستید که وضع خوبی دارید؛ سفر می‌رود یا به جایی وصل هستید که آنجا شما را به سفر می‌فرستد و ماموریت بروید، وقتی این ارتباط و این فضا را حس کنید کتاب را می‌خوانید.

ادامه در صفحه ۱۳

این گفت‌وگوها به بهانه کتاب است و ما جنگ ادبی نداریم و یک چیز درستی را صید کردیم که سفرنامه را بتوانیم با او خوب صحبت کنیم اما الان قدری به سمت کتاب و پادکست برگردیم. از خلال گفت‌وگوها به یک‌سری کتاب‌ها اشاره می‌شود. ما با آقای امیرخانی صحبت کردیم و درباره یک کتاب صحبت شد. من شب نگاه کردم و دیدم مدت‌ها به آن کتاب توجه نکرده بودم. یک سوال که تا الان از همه دوستان پرسیدیم این است که چه کتاب هایی روی شما اثرگذار بودند و فکر می‌کنید الان اگر معرفی کنید کسانی که می‌شنوند سمت کتاب شما را دنبال کنند و فعالیت‌های شما را پیگیر باشند، از خواندن آن بهره می‌برند؟ درباره چند مورد با هم حرف بزنیم.

اگر بخواهم کلی‌تر بیان کنم مجموعه رمان‌هایی که کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان در دهه ۵۰ چاپ کرد، جزء ارزشمندترین کارها بود و به‌شدت روی من تاثیر گذاشت. کتاب‌هایی که خوب، روان، قصه‌های شریف و درست بود که واقعا لذت‌بخش بود. به خیلی‌ها می‌توانم اشاره کنم.

اشاره کنید.

«میگل»، «برد بهلول»، «باختمان»، «پولینا» که برای دهه ۶۰ است، یعنی بعد از انقلاب است که در ادامه همان جریان است که خیلی عالی بود. «شهر طلا و سرب»

اینها برای بعد از انقلاب است؟

خیر برای قبل از انقلاب است. «کودک سرباز دریا»، «تیستوی سیز انگشتی»، «خواهران غریب»، «کلبی پرنده» (عالی بود)، «بچه‌های راه‌آهن» از این کتاب‌ها بود. من یک شانسی پیدا کردم که سال ۹۷ کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان من را صدا کرد و گفت من خواهیم یک کاری کنیم و می‌خواهیم یک سری کتاب صوتی تولید کنیم. بلافاصله من پا در این کتاب افتادم و گفتم من خواهم مجموعه اینها را صوتی کنم که مجموعه بی‌نظیری تولید کردم که در فید بیو و... موجود است. جالب این است که چون ناشر دولتی دارد قیمت ها ۷-۸ هزار تومان است، یعنی گران نشده، با یک سی از بازیگران و گوینده‌ها شروع کردیم و اینها را تدبیل به کتاب صوتی کردیم. خانم احترام پروهنت، لیلی دستمالچی، حبیب رضایی، سروش صحت، الهام پاونژاد، گلاره عباسی، احسان کرمی و... بودند که هر یک کتابی را خواندند. یک خاطره هم بیان کنم که خود من کتاب خاص پرنده اریش کست‌نر را خواندم که نوسنده را بسیار دوست دارم. این کتاب را در بچگی خواندم. ۲-۳ بار در بچگی خواندم و یه جایی بود که من می‌رسیدم بغض می‌کردم. عجیب است که من این کتاب را شروع کردم و بعد از سال‌ها خواندم. از قبل هم ترمین نمی‌کردم و همانجا می‌خواندم. به آن قسمت که رسیدم بغض کردم و ضبط را نگه داشتیم که من بغضم تمام شود و ادامه دهم. خیلی خاطره عجیبی بود. این مجموعه خیلی روی من تاثیر گذاشت. از یک معلمی باید کنم در دوره راهنمایی بودم. معلم ادبیات ما بود. کلاس ما ۲۸ نفر بود. ایشان ۲۸ کتاب معرفی کرد که از همین مجموعه کانون پرورش فکری بود. هر کدام از ما باید در هفته یک کتاب می‌خواندیم و گروه‌بندی شدیم. با هم‌گروهی خود هفته یک کتاب را عوض می‌کردیم و بعد دو سه هفته گروه‌ها را عوض می‌کردیم و کتاب‌ها جابه‌جا می‌شد. لیگ عجیبی بود و در پایان سال ۲۸ کتاب خوانده بودیم. همه آن کتاب‌ها را من خوانده بودم. کلاس اول راهنمایی بودم. به یاد دارم به من گفت چون همه اینها را خوانده‌اید، از گروه کنار باشید و من به شما خودم کتاب معرفی می‌کنم که اولین کتابی که به من معرفی کرد «موشون» بود، یعنی وقتی به آن نقطه زمانی را می‌گویم که برای من حیلی بالا بود ولی به‌شدت سوشون روی من تاثیر گذاشت و همچنان یکی از خیالی‌های محبوبم است. از معلم خودم اسم ببرم آقای علی مؤذنی که خود ایشان یکی از نویسنده‌ها و رمان نویس‌های حوزه دفاع مقدس هستند. هر بار من در جایی بودم که ایشان جزء مهمانان بود، حتما درباره این مساله روی اسمیج صحبت کردم که ایشان جمعی از ما را با فضای کتاب آشنا کرد و واقعا کاری که کردند مؤثر بود.

غیرمستقیم به یک سوال دیگر ما نیز نزدیک شدید. در چه دوره زندگی خود خیلی کتاب خواندید؟

همه ما در دوره پیش از گوگرایی زندگی همه کتاب‌های خود را خواندیم. بیشتر put ما را برای آن دوره است. من گاهی فکر می‌کنم چطوری «کلیدر» را می‌خواندم و الان واقعا حوصله ندارم و ۱۰ جلد کتاب مگر تمام می‌شود؟ به یاد دارم سه‌ماهه این کتاب را خواندم. یکباره یک موجی ایجاد می‌شد و الان خیلی در حوزه کتاب ندیدم که این موج ایجاد شود که در میهمانی‌های خانوادگی صحبت می‌شود فلان کتاب را خوانده‌اید، کلیدر را خوانده‌اید و کسانی که نخوانده بودند انگار از قافله جا مانده بودند و همه سعی می‌کردند بخوانند. یک دوره‌ای به یاد دارم با کتاب‌های ذبیح‌الله منصوری این اتفاق در خانواده‌ها می‌افتاد. «خداوند الموت»، «خواجه تاجدار»، «خداوند علم و شمشیر» و... کتاب‌هایی که استاد تاریخی ندارد ولی آنقدر منصوری درجه یک در نوشتار است که جذب می‌کند، الان زبان کتاب برای ما قدری پیر است ولی در آن دوران زبان خاصی بود.

مهارت شگفت‌انگیزی دارند.

بله، اینکه چطور این دارم را از یک کتاب ۴۰ صفحه‌ای ترجمه ۴۰۰ صفحه‌ای دیباوریبد خیلی شگفت‌انگیز بود.

هنوز هم خیلی پرفروش است.

بله. هنوز هم خانم‌های بالای ۷۰ ساله زیاد می‌خوانند. از نسل‌ها خاص بودند. به یاد دارم مجله‌ای بود که می‌خواست تعطیل شود، می‌خواستند مجله را توقیف کنند. رئیس اداره ساواک جلوی توقیف آن را گرفت چون حسین قلی مستعار پاورقی چاپ می‌کرد که نصفه مانده است. گفتند این تمام شود بعد توقیف کنیم. برای من دوره قبل از ورود به فضای حرفه‌ای زمانی بود که بیشترین کتاب‌ها را خواندم. وقتی وارد فضای حرفه‌ای می‌شود کتاب خواندن شما شکل و شمایل دیگری پیدا می‌کند. شاید آن لذت را نداشته باشید کما اینکه قبل از اینکه رشته سینما بخوانم و به دانشکده سینما بروم جشنواره می‌رفتم و به یاد دارم ۱۸ ساعت برای تماشای فیلم «نوبت عاشقی» محسن مخملباف در صف ایستادم. بعد که رشته سینما رفتم و روزنامه‌نگار سینمایی شدم سال‌هاست یک کارت به من می‌دهند که تمام ۱۰ روز هر سانسی هر جایی که بخواهم فیلم می‌بینم. واقعا لذت قبل را ندارد. لذت سرمایی که شیفتی با دوستان می‌ایستادیم، من می‌ایستادم و دوستم ساندویچ می‌خورد و برعکس! این جداب بود. درباره کتاب هم همین صادق است. همینقدر که کتاب به میزان الان قابل دسترس نبود جذاب بود. من یک سفر می‌رفتم چهار پنج کتاب با خود می‌بردم. سخت بود و الان در گوشی همه کتابخانه خود را دارم ولی همین که کتاب را ببرید و در سفرهای طولانی در خواندن آن صرفه جویی کنید جذاب بود. به یاد دارم سفری رفته بودم و کتاب «عطر سنبل، عطر کاج» خانم فیروزه جزایری دوما را برده بودم. خیلی این کتاب را دوست داشتم و طنز آن کتاب را همچنان دوست دارم. هر صفحه را چهار بار می‌خواندم که تمام نشود. به ایتالیا رفته بودم و دو سه کتاب برده بودم. این کتاب‌ها تمام شد، کتابی نبود بخوانم. همواره با قطار این ور و آن ور می‌رفتم و نمی‌دانستم چکار کنم. آن زمان موبایل‌ها بازی نداشت. کتاب هم نداشتیم و زبان ایتالیایی هم نمی‌دانستیم و کلمه بخرید و بخوانیم؟ آن موقع سودوکو خیلی برای من مد بود؛ همیشه حل می‌کردم و تا نصفه حل می‌کردم و نمی‌شد و اعصابم خرد می‌شد. گفتم دوستم سودوکو بخرم. به ایتالیایی روی آن سودوکو و اطلاعات دیگری هم نوشته بود و این سودوکو را شروع کرد به حل کردن! عین بنز حل می‌کردم. گفتم ببینید چقدر خارج خوب است، سودوکوهای اینجا هم خوب است و هوش آدم زیاد می‌شود. از ایستگاه قطار هم این را خریدیم و در قطار هم کلی سودوکو حل کردیم. به خانه دوستم رفتم. دوست ایرانی‌ام که سال‌ها ایتالیا زندگی می‌کرد. آنجا رفتم و وسایل را گذاشتم. دوستم گفت سودوکو برای کودکان خریدید؟ بعد فهمیدم سودوکو برای کودکان بود و چون ایتالیایی نوشته بود من متوجه نشدم. برای همین بود که احساس ناهوش بودن می‌کردم. الان راحت است و کتابخانه را در گوشی می‌گذارید و هر جا بخواهید به راحت می‌برید ولی واقعا لذت‌بخش بود. به خیلی‌ها می‌توانم اشاره کنم.

اینها کتاب صوتی و پادکست چطور؟ اینها رقیب هستند؟ چه نسبتی با هم دارند؟

دو واژه مختلف هستند. آدم‌هایی را دیدم که می‌گویند اصلا کتاب صوتی نمی‌توانیم گوش دهیم ولی عاشق پادکست هستند. تعدادی را هم دیدم که می‌گویند ما پادکست دوست نداریم ولی عاشق کتاب صوتی هستیم. دوست داریم کتاب صوتی گوش دهیم. من خودم اگر بخواهم انتخاب کنم بین کتاب صوتی و پادکست، پادکست را انتخاب می‌کنم ولی کاملا سلیقه‌ای است. من فکر می‌کنم مقایسه این دو خیلی برابر نیست.

کارکترسی در داستان‌ها و رمان‌ها بوده که خیلی روی شما اثر بگذارد و خیلی دوست داشته باشید؟

در سوالات شما هم بود که نوشته بودید غیر تن‌تن! غیر از تن‌تن، زری سوشون را همچنان دوست دارم و همچنان یکی از شخصیت‌های محبوب من است. کلا شخصیت‌های آن رمان را خیلی دوست دارم مخصوصا اینکه از آن رمان در دهه ۶۰ یک نسخه را دیدویی، نمایش قصه شب هم آمد که زری را خانم ثریا قاسمی بازی می‌کرد و به نظرم بی‌نظیر بود یعنی آنقدر دوست این نقش را درآورده بود که هنوز همچنان در ذهن من صدای خانم ثریا قاسمی با نقش زری مانده و شاید یکی از دلایلی که به زری اشاره کردم که اینقدر برای ماندگار است همان صدای خانم ثریا قاسمی هم بوده.

چون خوب تعریف می‌کنید امکان دارد قدری از زری و آن کتاب هم برای ما بگویید؟

سوشون چند فاکتور دارد. یک مورد اینکه خانم دانشور قصه‌گوی خوب و شیرینی است. خاطره‌ای از خانم دانشور تعریف می‌کنم که جذاب است. به منزل ایشان رفته بودم. سال‌های آخر عمرشان بود. یک راهی داشتند، شیرازی‌ها یک راهی دارند و خانم دانشور بیشتر به عنوان یک روشنفکر و نویسنده این راهی را داشت. به سن بالا هم می‌رسند ساده‌گی دارند که رعایت نمی‌کنند این را بگویم یا نگویم. بعد برای من تعریف می‌کرد. یک طاقچه‌ای داشتند. می‌گفت من یک آیینه قدی روی این طاقچه می‌گذاشتم که خیلی زیبا بود، برای زمان عروسی من بود. فروغ یک روز آمد و گفت این را بدهید می‌خواهم فیلم پر کنم، این را در فیلم خود بگذارم. گفتم ببرید و فیلم را پر کنید و برگردانید. رفت و نوشت کرد و آیینه ما هم رفت. این که بگوییند قدری برای مرگ فروغ ناراحت بود، نبود. می‌گفت رفت و آیینه ما هم رفت! نگران آیینه خود بود.

خانم دانشور بسیار راوی خوبی است، کلمه را می‌شناسد، جای درست کلمه را استفاده می‌کند. یکی از دلایل این است که در شیراز اتفاق افتاد و من عاشق شیراز هستم. به نظرم این همه شهر در دنیا رفتم ولی اگر قرار باشد یک شهر را انتخاب کنم شیراز است. مساله بعدی این است که سوشون برای مقطعی تاریخی است که آن مقطع تاریخی را دوست دارم. مقطع تاریخی جنگ جهانی دوم در ایران را دوست دارم، اتفاقات آن دوره را دوست دارم. سوشونی که دارم، نسخه‌ای است که پدرم به من سال ۶۱ هدیه داده و پشت آن نوشته است: «این را به منصور تقدیم می‌کنم به امید اینکه یک روز خود او نویسنده شود. خود این به لحاظ سخت‌افزاری این کتاب را برایم ارزشمند می‌کند.

چرا سفرنامه شیراز را نمی‌نویسید وقتی اینقدر شیراز را دوست دارید؟

کلا سفرنامه داخلی ممکن است برای مردم هیجان‌انگیز نباشد چون آنها را تجربه کرده‌اند. وقتی من در ویننام و هانوی از یک کوچه باریکی دو می‌شم که از اوسط آن قطار عبور می‌کند و بار محله‌ای می‌روم که گوشت سگ می‌خورند یا در کوبا می‌روم و یکباره در موقعیتی قرار می‌گیرم که آن موقعیت خیلی دور از ذهن برای مخاطب ایرانی است، جذاب می‌شود. ۸۰ درصد آنچه که می‌نویسم را تجربه نکرده ولی در شیراز ۸۰ درصد آن چیزی که می‌نویسم را تجربه کرده است. بنابراین شاید به این اندازه برای او هیجان‌انگیز نباشد. مگر اینکه نخ تسبیح دیگری پیدا کند کما اینکه من سفرنامه‌ای را به آرامی شروع کردم و می‌نویسم که او می‌آید. ترکیب این دو با شخصیت قوی که در پایان عمر کاری کرد که همه را غافلگیر کرد، خود را کشت ولی ترکیب این دو واقعا هیجان‌انگیز است. نویسنده محبوب من است. من خانه او را در کوبا در نزدیکی هاوانا دیدم. سال‌ها آنجا زندگی می‌کرد. خانه که نیست، یک قصر است، یکه اختصاصی دارد، آبشار دارد، رصدخانه دارد، رو به اقیانوس است. بعد می‌بینید این آدم خودکشی کرد!. برای شما سوال می‌شود که چه می‌شود این آدم خودکشی می‌کند؟

ادبیات کلاسیک را دنبال می‌کردید یا می‌کنید؟

دنبال می‌کردم ولی الان واقعا خیر. البته همه همین‌طور هستند یعنی الان امیلی بریونه را کسی می‌خواند؟ یا فلوبر را کسی می‌خواند؟ شاید هم می‌خوانند. شما می‌خوانید؟

ادبیات کهن ایران را چطور؟

اینکه بنشینم و بگویم الان نظامی بخوانم نیست. مگر اینکه برای پادکستی هم‌چون پادکست «لیلی و مجنون» مجبور شوم بخوانم البته در همه اینها سعدی استثناست چون واقعا عاشقانه سعدی را دوست دارم. سعدی از آن چیزهایی است که راه می‌رود و می‌گوییم سعدی را بیاد دارم و در غزل بخوانم یا در تاکسی نشستم و هوس کنم در گوشی خود یک غزل سعدی را رانگاه کنم و کلمات را بنگرم که چیست. به نظرم سعدی پیامبر است، شاعر نیست. چیزهایی که می‌گوید و تعابیری که می‌کند واقعا انسانی نیست و شما می‌گویید به ذهن یک انسان نمی‌رسد که این را به این ربط دهد و این را به این تشبیه کند. سعدی استثناست ولی ادبیات کهن را نمی‌خوانم مگر اینکه پادکست «هزار و یک شب» را بخواهم در دیباروم که بخواهم سراغ آن بروم.

خاطره‌ای از مواجهه خود با چهره‌های فرهنگی و هنری و سیاسی دارید که در حوزه کتاب و مرتبط با کتاب باشد که بخواهید برای ما بگویید؟

سال ۷۷ یا ۷۸ بود مرکز گفت‌وگوی تمدن‌ها یک پروژه‌ای را راه‌اندازی کرد که می‌خواست به بزرگان فرهنگ و ادب کشور مصاحبه کند و اینها را ثبت تصویری و دیرایت آرشیو کند. من آن زمان دانشجویی بودم که در مجله‌ای کار می‌کردم. کسانی که قرار بود این را انجام دهند از من خواستند دو کار انجام بدهم. یکی اینکه هماهنگی این را به عنوان خبرنگار انجام دهم و با آدم‌ها صحبت کنم و آنها را راضی کنم که گفت‌وگو کنند و یک تایمی را با گروه تنظیم کنیم که برنامه‌ریزی کند را انجام دهیم. دومین کاری که از من خواستند این بود که در کتابخانه بنشینم چون آن زمان اینترنت نبود، درباره هر یک از این آدم‌ها پیوپولز ۱۰-۱۰ صفحه‌ای درباره زندگی و آثار آنها تهیه کنم که پرسش‌ها از آن پوپولز دربیاید. کار سنگینی بود که در چهار ماه باید انجام می‌شد. من پذیرفتم به یک شرط که من را همراه خبر ببرند. این را قبول کردند. در طول چهار ماه صبح شاملو را می‌دی